

# طردِ مارکسیسم از دانشگاه

راجو جی داس



ترجمه‌ی خسرو صادقی بروجنی

به یاد بی‌بدیل زنده‌یاد فریبرز رئیس‌دانا که هنوز و همواره از او می‌آموزم



## یادداشت مترجم

نادیده‌نگاشتن، به‌حاشیه‌راندن، سرکوب، نفی به بهانه‌ی نقد و خلاصه‌پرد مارکسیسم از دانشگاه، پروژه‌ی دانشگاه جریان اصلی به عنوان یکی از ابزارها و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت سرمایه‌داری است. این روند در کشورهای پیرامونی که اجبار بر اجماع چیرگی دارد با خشونت بیشتری انجام می‌شود و طبیعتاً در کشورهای مرکز سرمایه‌داری که به مدد تولید رضایت نسبی در میان شهروندان، هژمونی‌شان از اجماع بیشتری برخوردار است، نرم‌تر، ملایم‌تر و نامحسوس‌تر است.

اکثراً گفته می‌شود تحولات پیچیده در عصر نو دارای چنان زیربوم‌ها و چم‌وخم‌هایی است که اندیشه‌ی انقلابی مارکس تبیین‌گر همه‌ی آنها نیست، نمی‌تواند باشد و اتفاقاً لازم است به جز افق تغییر جهان، به تفسیر جهان اقدام کرد. اینکه اندیشمندان گوناگون از نخله‌های فکری مارکسیسم اعم از مارکسیسم فرهنگی و نو و روانکاوانه گرفته تا مارکسیسم ساختارگرا و پساساختارگرا هر یک شرایط بغرنج جهان را تحلیل کرده و می‌کنند بحثی است در خور توجه؛ ابزارهای تحلیلی که هر یک تلاش دارند فهم درست و جدیدی از «دنیای قشنگ نو» ارائه دهند. اما این همه‌ی مسئله نیست. گاهی کار به جایی می‌رسد که همین ابزارهای تحلیلی نوین و مکمل، علیه چیزی که قرار است آن را کامل کنند قد علم می‌کنند، می‌ایستند، آن را طرد و حذف و تحریف می‌کنند و به خلاف خمیرمایه‌ی اولیه‌ی آن اندیشه‌ی امیدبخش، همه‌ی راه‌ها را بن‌بست می‌بینند و جهانی را تصویر می‌کنند که یا باید به آن کرنش کرد و یا در مغاک نابودی‌اش فرورفت؛ کرنشی که این روزها بیشتر برایمان ملموس است؛ انبوهی از شارحان دانشگاهی اندیشه‌های مارکسیستی که با گردش به راست در بزنگاه‌های تاریخی و بهانه‌های واهی و تکراری «عقلانیت»، از نیروهای سیاسی پشتیبانی می‌کنند که اندک نگاه تاریخی و دیالکتیکی به بود و نمودشان کافی است تا ماهیت و راستی و درستی کلام و کردارشان برایمان فاش شود.

به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

مجموعه شرایط گفته‌شده همان تصویری است که امروز در دانشگاه عرضه می‌شود؛ دنیایی از «بایدها» و گستره‌ای از «نتوانستن‌ها»؛ انفعالی نامیدانه که محصول فردگرایی بیش از پیش و جدایی انسان‌های سوژه‌ی تغییر است.

سپهر دانشگاه در جهان سرمایه‌داری دارای چه ویژگی‌هایی است و چرا مارکسیسم نتوانسته خود را با سازوکارهای میدان دانشگاه تحت سیطره‌ی اصول سرمایه‌داری سازگار کند؟ دانشگاهیان چه منافع‌ی دارند و خودشان تا چه حد مانع از این سازگاری بوده‌اند و چرا؟ نظریات جدید و «متفاوت» مانند سیاست هویت چه نقشی را در این میان ایفا می‌کنند؟ آیا از هرچه در مراکز دانشگاهی مورد اقبال قرار می‌گیرد باید با خوش‌بینی و روی خوش استقبال کرد یا دستورکار سیاسی حاکم گاه خود را به هر آن‌چه پیشوند «نو» دارد ملیس می‌کند تا هسته‌ی حقیقی و اصیل اندیشه‌ای رادیکال و تحول‌خواه را نرم و نرم‌تر سازد تا جایی که فقط زینت‌بخش قفسه‌ی کتاب‌خانه‌ها و مراکز پژوهشی شود؟ زمین‌بازی مارکسیسم کجاست؟ طرد آن از دانشگاه را باید به فال نیک گرفت یا نامیدانه و منفعلانه تلاش کرد تا تحت اسامی دیگر که اندکی عدالت اجتماعی و رادیکالیسم بیشتر را تداعی می‌کنند به حرکت مویرگی و بطئی ادامه داد تا شاید اقبال اکثریت برای اصلاح بدون دست زدن به ساختارها و تضادهای اساسی؟

«راجو. چی داس» استاد اقتصادسیاسی دانشگاه یورک و عضو هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی «علم و جامعه» در مطلب پیش‌رو تلاش دارد به پرسش‌های مذکور پاسخ دهد. پروفیسور داس وقتی متوجه شد که مطلبش را به فارسی ترجمه کرده‌ام و قرار است در سایت نقد اقتصادسیاسی منتشر شود از سر مهر و همکاری یادداشت کوتاهی را ارسال کرد که در ادامه می‌آید:

خوشحالم که مطلع شدم ترجمه‌ی فارسی مقاله‌ی «طرد مارکسیسم از دانشگاه» به صورت آنلاین منتشر می‌شود. این کار موجب می‌شود پیام مقاله به فارسی‌زبانان اوراسیا برسد که آن‌ها نیز از یورش امپریالیسم در رنج هستند و در مبارزه با آن مارکسیسم قدرت‌مندترین ابزار است. همچنان که مارکسیسم قدرت‌مندترین ابزار نه‌فقط علیه امپریالیسم بلکه علیه سایر اشکال استثمار و علیه هجوم به حقوق دموکراتیک کارگران و تولیدکنندگان خرد است، در دانشگاه مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. تا جایی که اصلاً به جایگاه مارکسیسم در دانشگاه مربوط

می‌شود، این جایگاه بسیار صوری است زیرا از لحاظ نظری صرفاً بر زیاده‌روی‌های نظام و توزیع نابرابر و وقوع مشکلات عمده در مناطق جغرافیایی و گروه‌های اجتماعی تمرکز دارد و از نظر سیاسی اصلاح‌طلب است زیرا هدفش حفظ نظام سرمایه‌داری در اشکال کمی تعدیل‌شده است. این مقاله به‌طور اجمالی و به‌صورت نیمه-آکادمیک اما از دیدگاه مارکسیستی توضیح می‌دهد که چگونه و چرا مارکسیسم در دانشگاه نادیده گرفته می‌شود و مارکسیست‌ها چه کاری می‌توانند انجام دهند. این مطلب بخشی از مجموعه مقالات من در مورد هویت طبقاتی دانشگاه است که به زودی در قالب یک کتاب منتشر خواهد شد. خوانندگان می‌توانند این مقاله را همراه با مطلب «[سرمایه‌داری، مبارزه طبقاتی و/در دانشگاه](#)» بخوانند که در مجله‌ی «جامعه‌شناسی انتقادی» (شماره ۶:۴۹) در سال ۲۰۲۳ منتشر شد و به صورت آنلاین در دسترس است.

\*\*\*

تفکر دیالکتیکی وجوه متعددی دارد. یکی از آن‌ها کلیت است: «چیزها»، روابط و فرآیندهای مختلف به هم وصل می‌شوند تا یک کل، یک کلیت را تولید کنند. کلیت اجزای سازنده‌ی خودش را شکل می‌دهد. بوخارین از جمله بر این ایده تأکید داشت. جنبه‌ی دیگر تفکر دیالکتیکی، ایده‌ی تضاد/تناقض یا درهم‌تنیدگی تضادها است. لنین بر این ایده تأکید کرد. سوم، قانون تبدیل کمیت به کیفیت و بالعکس است که تروتسکی مدام بر آن پافشاری می‌کرد [۱].

اجازه دهید به جنبه‌ی سوم تفکر دیالکتیکی بپردازیم. بین مقداری نمک و هیچ مقدار نمک تفاوت وجود دارد. بین میزان محدودی نمک و مقدار قابل توجهی نمک تفاوت وجود دارد. وقتی مقدار/کمیت یک چیز به زیر یک سطح کاهش می‌یابد یا زمانی که از یک سطح افزایش می‌یابد، آن چیز خودش وجود ندارد یا تقریباً وجود ندارد (ماهیت خود را از دست می‌دهد [۲]). مثلاً وقتی دمای آب آنقدر پایین است که به زیر صفر می‌رسد، دیگر مایع نیست. و وقتی هم بالای ۱۰۰ درجه شود مایع نیست [بلکه به جامد و بخار تبدیل می‌شود].

به جای نمک به مارکسیسم فکر کنید.

به حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

### موقعیت حاشیه‌ای مارکسیسم در دانشگاه [۳]

آنچه در سرمایه‌داری یک انتخاب به نظر می‌رسد، برعکس، یعنی نبود انتخاب است. سرمایه‌داری خود را از طریق «درهم تنیدگی تضادها» بازتولید می‌کند: آنچه در واقع درست است و آنچه که تصور می‌شود درست است، متضاد هم هستند. تقریباً همه‌ی انواع خمیردندان، مانند احزاب مختلف بورژوازی مثل کنگره یا حزب مردم هند، یا حزب دموکرات و جمهوری خواه، کم‌وبیش یکسان هستند، اما به‌طور کلی تفاوت قابل توجهی دارند. البته یک تفاوت وجود دارد. اما میزان اختلاف بین احزاب مختلف مسلط، تا آنجا که به منافع و حقوق عینی اکثریت مردم مربوط می‌شود، کم‌وبیش ناچیز است [۴].

این امر همان‌طور که در بازار کالاها و در دنیای سیاسی (بازار انتخاباتی) وجود دارد، در حوزه فرهنگی نیز چنین است. در دانشگاه به‌عنوان بخشی از جهان فرهنگی، چیزهای مختلف، روش‌های گوناگونی برای نگاه به جهان توسط اساتید ارائه می‌شود. دانشجویان و در واقع مردم در سطح جامعه، آزادند که هر شیوه‌ی تفکری را که برایشان جذاب‌تر است، یا هر شیوه‌ای که به علایق طبقاتی و تفسیرهای موجود از منافع طبقاتی‌شان علاقه‌مند است، انتخاب کنند.

دانشگاهیان در ارائه‌ی نظرات طی سخنرانی‌ها، نوشته‌های دانشگاهی، فعالیت‌های رسانه‌ای و غیره سعی می‌کنند این گونه جلوه دهند که به دانشجویان و جامعه دیدگاه‌های متفاوتی ارائه می‌شود و دانشگاهیان میانه‌رو و بی‌طرف هستند. اما، در واقع، به نام انتخاب دانشگاهی که در بازار دانشگاهی خوب تبلیغ شده است، و در واقع، به‌رغم تعهد رسمی به اصل آزادی آکادمیک، نظام دانشگاهی انتخاب کمی را ارائه می‌دهد. نظام آکادمیک محتوای درسی مارکسیسم را یا به صفر می‌رساند یا مانند برخی از مراکز آموزشی مترقی به‌مقدار ناچیز به‌حدی که در حد صفر است.

البته انتخاب هم هست. این انتخاب محدود به جریان اصلی - بورژوازی - شیوه‌های تفکر درباره‌ی جهان است. این شبیه به این واقعیت است که کارگران در بازار کار یک انتخاب دارند: آنها می‌توانند انتخاب کنند که برای این سرمایه‌دار یا آن سرمایه‌دار کار کنند. اما نمی‌توانند انتخاب کنند که اصلاً برای یک سرمایه‌دار کار نکنند. به‌همین

ترتیب، دانشجویان می‌توانند این یا آن درس را انتخاب کنند که همگی، کم‌وبیش، در چارچوب جریان اصلی هستند، اما آزاد نیستند هیچ‌یک از این‌ها را انتخاب نکنند. آنها در انتخاب آموزش مارکسیستی آزاد نیستند. صرفاً به این دلیل که در بازار دانشگاهی یا هیچ آموزش مارکسیستی وجود ندارد یا اندکی از آن هست.

جهان دانشگاهی مارکسیسم را به کلی نادیده نگرفته است. برخی از دانشگاهیان گهگاه نقل‌قولی از مارکس یا یک مارکسیست می‌آورند یا در مقاله‌شان به یک نویسنده‌ی مارکسیست استناد می‌کنند یا از دانشجویان خود می‌خواهند که در یک واحد درسی مقاله‌ای مارکسیستی را مطالعه کنند. آنها این کار را درحالی انجام می‌دهند که قویاً طرفدار شیوه‌ی تفکر جریان اصلی باقی می‌مانند. همچنین، برخی از دانشگاهیان سعی می‌کنند با ارائه‌ی برخی انتقادات علیه نولیبرالیسم یا زیاده‌روی‌های سرمایه‌داری (مانند فقر شدید، تغییرات زیست‌محیطی بیش از حد، نابرابری و فساد گسترده، محدودیت بسیار برای حقوق دموکراتیک و ...)، خود را با مارکسیسم [۵] مرتبط کنند. با این حال، آنها ناآگاهی خود را نسبت به دیدگاه مارکسیستی زیر نشان می‌دهند: بین شکل و محتوا و بین سازوکارهای بنیادی و نتایج مشخص آن سازوکارها تمایز وجود دارد، و این که انتقاد از شکل (مثلاً نولیبرالیسم یا جهانی‌سازی) و نتایج مشخص (مثلاً افراطی‌گری سرمایه‌داری) با انتقاد از محتوای طبقاتی خود سرمایه‌داری یا سازوکارهای طبقاتی بنیادی یکسان نیست. بنابراین، وقتی برخی از مردان و زنان دانشگاهی، با پیشینه‌های نژادی و قومی مختلف، سعی می‌کنند نشان دهند که با مارکسیسم ارتباط دارند، باید توجه داشت که این ارتباط آنقدر کم است که تقریباً وجود ندارد. از سوی دیگر، دیدگاه مارکسیستی شامل تحلیل انتقادی محتوا و شکل و سازوکارها و نتایج عینی است. دیدگاه مارکسیستی قدرتمند است زیرا می‌گوید:

۱- درک درست جامعه و رابطه‌ی سوخت‌وساز آن با طبیعت مستلزم تعهد به تفکر ماتریالیستی - دیالکتیکی است.

۲- مشکلات بشریت - بحران اجتماعی - زیست‌بومی، توسعه‌ی ناموزون جغرافیایی، نابرابری اقتصادی و بی‌ثباتی بحران‌زده و غیره - ریشه در سرمایه‌داری و روابط قدرت طبقاتی دارد.

به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

۳- عملکرد واقعی استعمار طبقاتی و سرمایه‌داری روابط اجتماعی ظلم و ستم را شکل می‌دهد و توسط آن شکل می‌گیرد، مانند روابط مبتنی بر جنسیت، نژاد، طبقه، مذهب، زبان، گرایش جنسی، هویت بومی و ملیت، که همگی بر زندگی انسان‌ها در درون چارچوب کلی جامعه‌ی طبقاتی موجود تأثیر می‌گذارند.

۴- روابط طبقاتی سرمایه‌داری مشکلاتی را ایجاد می‌کند که توسط دولت سرمایه‌داری یا هر عامل دیگری در داخل سرمایه‌داری به‌طور واقعی و بلندمدت حل نمی‌شود.

۵- حل مشکلات بشریت مستلزم مبارزات خودرهایی‌بخش کارگران و تولیدکنندگان کوچک‌مقیاس با پیشینه‌های اجتماعی مختلف است که به‌طور دموکراتیک سازماندهی شده‌اند.

۶- مبارزه برای جامعه جدید باید مبارزه‌ای باشد برای:

الف- (دفاع از) حقوق دموکراتیک عمومی (از جمله حق بیان و تجمع و حق مخالفت) و حقوق دموکراتیک خاص - حمایت از - گروه‌های تحت‌ستم اجتماعی (مانند زنان و جمعیت نژادی و بومی) و

ب- کسب امتیازات اقتصادی - زیست‌بومی از طبقات استثمارگر مالک و دولت آنها،

ج- به‌عنوان بخشی از مبارزه برای از بین بردن روابط طبقاتی و سرمایه‌داری؛ و  
 ۷- این که به جای روابط طبقاتی موجود و سرمایه‌داری، نیاز مبرمی به برقراری نظم اجتماعی چندمقیاسی و در نهایت جهانی وجود دارد که در آن منابع طبیعی و تولید شده‌ی جامعه به‌طور مستقیم تحت کنترل دموکراتیک توده‌ها (یعنی غیربازاری) برای ارضای نیازهای مادی و فرهنگی خود به شیوه‌ای برابری‌طلبانه، دموکراتیک و از نظر زیست‌بومی پایدار قرار بگیرد.

و به همین دلیل است که مارکسیسم بسیار قدرتمندتر از دیدگاه‌های آکادمیک متعارف است.

باید توجه داشت که وقتی مارکسیسم در دانشگاه، از جمله در برنامه‌ی درسی و تحقیقات دانشگاهی، فضایی پیدا می‌کند، به شیوه‌ای سیاست‌زدایی شده با آن برخورد می‌شود. گاهی اوقات چیزهایی از این قبیل می‌شنوم: «من این نظرِ مارکس را دوست

دارم اما ایده‌ی لنین خیلی افراطی است». حتی از خود مارکس، بنیانگذار جهانی سوسیالیسم علمی همراه با انگلس، سیاست‌زدایی شده است.

بسیاری از دانشگاهیان به لزوم جدایی بین نظرات و دیدگاه‌ها در مورد آنچه که برای تغییر جهان باید انجام شود، یا ایده‌ها و ارزش‌های اخلاقی معتقدند. این جدایی فرضی ویژگی برخی از بخش‌های تفکر بورژوازی (مانند پوزیتیویسم و تحلیل الهام‌گرفته از پوزیتیویسم) است و به‌درستی توسط برخی از دانشگاهیان مترقی مورد انتقاد قرار می‌گیرد. اما وقتی صحبت از مارکسیسم می‌شود، خود چنین نقدی مورد انتقاد قرار می‌گیرد و بدین ترتیب این نظر درست که دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای تبیینی تغییر به روش‌هایی هر چند تقلیل‌ناپذیر به یکدیگر مرتبط هستند، رد می‌شود (See Das, 2019). ترقی‌خواهان معتقدند فقط بر اساس آنچه مارکسیسم در مورد جهان می‌گوید می‌توان در مورد آن صحبت کرد اما دیدگاه مارکسیستی برای تغییر جهان بسیار خطرناک است. و اگر از سیاست مارکسیستی در دانشگاه صحبت شود، به‌طور معمول نهایتاً تفکر نوع سوسیال دموکراسی است: این ایده که بر اساس برخی مداخلات دولت، مبارزه‌ی اتحادیه‌های کارگری (کلیشه) و جنبش‌های اجتماعی علیه نابرابری‌ها و خطرات زیست محیطی، جهان می‌تواند جای بهتری شود. اساس دیدگاه تبیینی آنها از جهان این است: مشکلات جهان به دلیل نبود سیاست‌گذاری‌های دولتی مناسب و میزان کافی عاملیت انسانی و تفکر درست است. این که سوسیال‌دموکراسی، چه از نوع قدیم و چه جدید، سیاست بورژوازی طبقه‌ی کارگر است به‌بوت‌های فراموشی سپرده شده است.

### مارکسیسم چگونه طرد می‌شود؟

داستان عدم پیشنهاد شغل آکادمیک به مارکسیست‌های واجد شرایط و محرومیت‌شان از اشتغال رسمی و ارتقای شغلی، رد مقالات مارکسیستی در زمینه‌ی سیاسی و غیره، حکایت جدیدی نیست. می‌خواهم مختصری به «سیاست خرد ضدمارکسیسم» درون دانشگاه اشاره کنم (See Das, 2013).



به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

آنچه را که دانشگاه بر سر مارکسیسم می‌آورد، می‌توان در نحوه‌ی برخورد با مارکسیسم در زمینه‌ی تعداد زیاد دروس آموزشی انتخابی (اختیاری) و تعداد محدود دروس اجباری ارائه شده در واحدهای دانشگاهی مختلف در دانشگاه‌ها مشاهده کرد. دروس اجباری آن‌هایی هستند که از همه‌ی دانشجویان در یک گروه معین انتظار می‌رود برای شروع یک رشته یا زیررشته‌ی خاص آن‌ها را بگذرانند و بنابراین از نظر آموزشی بسیار مهم هستند. بنابراین اینجا دروازه‌بانی و کنترل بر آن چه آموزش داده می‌شود بسیار اهمیت دارد. در یک دوره‌ی اجباری دانشگاه در مورد روش‌ها یا تاریخ یک رشته، چندان چیزی در مورد مارکسیسم به دانشجویان معرفی نمی‌شود، در حالی که بیشترین وقت صرف روش‌های مختلف غیرمارکسیستی نظریه (انتقادی) و تفکر (انتقادی) می‌شود. رئوس کلی درس روش تحقیق شامل اندکی یا چیزی در مورد دیالکتیک مارکسیستی، ماتریالیسم، معرفت‌شناسی و ... نخواهد بود. در یک دوره‌ی آموزشی اجباری، مارکسیسم صرفاً به عنوان یکی از دروس مختلف و فرعی تلقی می‌شود. البته، در سپهر دانشگاهی، که بسیاری بر این باورند یک چیز معین را نمی‌توان مهم‌تر از چیز دیگر دانست، چه دلیلی می‌تواند وجود داشته باشد که تأکید زیادی بر مارکسیسم شود؟ اما همین دیدگاه در مورد عدم اولویت (این نظر که چیزی مهم‌تر از چیز دیگری نیست) باعث نمی‌شود که استاد بیشتر وقت خود را صرف روش‌های مختلف شناختی نکند که همگی کم‌وبیش جریان اصلی هستند (آنها وجود روندهای عینی را رد می‌کنند، در مورد دیالکتیک یا ویژگی مادی جهان کمی می‌گویند یا اصلاً نمی‌گویند، در مورد رابطه‌ی بین دانش و منافع طبقاتی مادی چندان حرف نمی‌زنند و ...). یک هفته در مورد مارکسیسم آن هم در یک ترم طولانی ۱۳ یا ۱۵ هفته‌ای را معمولاً بسیار زیاد تلقی می‌کنند. و معمولاً به شکلی بسیار سطحی، جزئی و تحریف‌شده با مارکسیسم برخورد می‌شود. این مسئله تا حدی به این دلیل است که اساتیدی که این دوره‌ها را تدریس می‌کنند، تقریباً مانند تمام اساتید دانشگاه، علاقه یا تخصص بسیار کمی به مارکسیسم دارند.

آنچه من در مورد برنامه‌ی درسی دانشگاهی می‌گویم به‌خوبی در سه حوزه‌ی دانشگاهی دیگر نیز صدق می‌کند. یکی سمینارهای دانشگاهی است: این‌ها ماشین‌های

تولید پول نقد هستند که در آن نظرات مختلف بورژوازی به نام بحث‌های روشنفکری جسورانه و آزاد تبلیغ می‌شود. این امر با این واقعیت نشان داده می‌شود که اگر برای جستجوی واژه‌هایی مانند مارکسیست/مارکسیسم به وبسایت کنفرانس‌های علمی تخصصی مراجعه کنید، مقالات و جلسات بسیار کمی را خواهید یافت که به مارکسیسم می‌پردازند.

دوم، سپهر مجلات دانشگاهی است (تولید آن تجارت بزرگی است). نویسندگان مارکسیست توسط داوران و ویراستاران رد می‌شوند یا از آنها خواسته می‌شود بازبینی‌هایی انجام دهند که پژوهش‌های مارکسیستی را از بخش اعظم محتوای مارکسیستی‌اش تهی خواهد کرد. همه‌ی اینها هرچند به دلایل فکری توجیه می‌شود اما کم‌وبیش در بستر سیاسی انجام می‌شود. گرچه چاپ مطلب در مجلات دانشگاهی به‌عنوان شاخص مهم برای یک شخصیت آکادمیک در نظر گرفته می‌شود، بیشتر مقالات منتشرشده در این نوع نشریات ارتباط چندانی با مارکسیسم ندارند. اعتبارسنجی مجلات اصلی مارکسیستی (معمولاً کمتر از درجه یک) را نسبت به اعتبارسنجی مجلات دانشگاهی جریان اصلی در نظر بگیرید. اگر سردبیر یک مجله‌ی دانشگاهی بیش از حد فعال و مستقل عمل کند (یعنی بیش از حد مارکسیست شود)، غیرعادی نیست که درب خروجی را به سردبیر نشان دهند: او حذف می‌شود.

سپس دنیای تحقیقات تحصیلات تکمیلی است که توسط دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری تحت نظارت استاد انجام می‌شود. تعداد زیادی از پروژه‌های تحقیقاتی در مورد وجوه خرد جامعه در این یا آن منطقه‌ی جغرافیایی از جهان است. بسیاری از پروژه‌ها در مورد این است که افراد چگونه از نظر ذهنی (و از طریق اقدامات فردی محلی) امور، هویت و حتی طبیعت و بدنشان را می‌سازند. آنها در مورد جامعه به‌عنوان یک کلیت (متناقض و ناهمگون) چندان چیزی نمی‌گویند. آنها در مورد ساختارهای عینی بنیادین روابط قدرت اقتصادی و سیاسی جامعه که مستقل از نحوه‌ی تفکر مردم در یک دوره‌ی زمانی معین است، چیز کمی می‌گویند. حجم زیادی از تحقیقات فارغ‌التحصیلی که از نظر فکری جالب هستند معمولاً توسط دانشجویانی انجام می‌شود که عمیقاً و نه به‌طور حاشیه‌ای تحت تأثیر مارکسیسم هستند.

به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

دانشگاهیان در تلاش برای به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم، به‌طرز هوشمندانه و آگاهانه از سازوکارهای مختلف امتحان‌شده‌ای استفاده می‌کنند. یکی توسل به تفکر انضباط رشته‌ی تحصیلی است. مارکسیسم مرزبندی بین رشته‌ها را نمی‌پذیرد، اگرچه می‌تواند قبول کند که هر رشته می‌تواند بینش‌های حیاتی معینی را در مورد یک مشکل خاص (مانند فقر، آسیب‌های زیست‌محیطی) ارائه دهد [۶]. در یک دوره‌ی ابتدایی در یک رشته‌ی معین، اجبار دانشجویان به خواندن آثار دانشمندان آن رشته می‌تواند تأثیر عینی در کنارگذاشتن مارکسیسم داشته باشد، زیرا آثار قابل‌توجه مارکسیستی را نمی‌توان به سادگی در یکی از رشته‌های جامعه‌شناسی یا اقتصاد یا جغرافیای انسانی طبقه‌بندی کرد [۷]. استادان به بهانه‌ی ورود دانشجویان به یک رشته، مارکسیسم را از دانشجویان و دانشجویان را از مارکسیسم دور می‌کنند.

بنابراین توسل به شووینیسم رشته‌ی تحصیلی یکی از راه‌های دور نگه‌داشتن دانشجویان از مارکسیسم است. راه دیگری هم وجود دارد: توسل به سیاستِ هویت. درحالی که دانشگاهیان به‌طور فزاینده‌ای ارتباط خود را با منافع اقتصادی و سیاسی توده‌های استثمارشده و ملت‌های تحت‌ستم جهان تحت امپریالیسم از دست داده‌اند، بخش‌های وسیعی از سپهر دانشگاهی به سیاست‌های هویتی روی آورده‌اند که اغلب به عدالت اجتماعی، تفکر انتقادی و ... ملبس است: در واقع، نبود ارتباط مذکور و توسل به سیاست‌های اجتماعی هویت اغلب دو روی یک سکه است. این دو یکدیگر را تقویت می‌کنند. حد نهایی ارتباط اجتماعی دانشگاه در اساس با این واقعیت تعریف می‌شود که آن‌ها به‌رغم این‌که موضوعات گسترده‌تر اقتصاد سیاسی ملی و بین‌المللی (یا امپریالیستی) و قدرت سیاسی را که ریشه در کنترل انحصاری منابع تولیدی در دستان یک اقلیت کوچک دارد نادیده گرفتند، از نابرابری بین زن و مرد یا بین نژادها یا کاست‌ها صحبت می‌کنند. به گفته‌ی دانشگاهیان، مشکلات اساسی جامعه به دلیل تقسیمات نژادی، جنسیتی یا مذهبی است (که صرفاً با عملکرد مناسب دولت و استفاده‌ی درست از عاملیت انسانی و تفکر مترقی می‌تواند تغییر کند). برای یک مارکسیست، قطعاً مشکلات جهان به دلیل تقسیم‌بندی‌های جنسیتی و نژادی که سیاست‌های هویتی بر آن متمرکز است وجود ندارند، درحالی‌که مارکسیست‌ها به شدت

موافقت که وقتی مشکلی وجود دارد، برخی گروه‌ها (مانند سیاه‌پوستان یا مسلمانان یا نجس‌های سابق در هند) بیش از دیگران از آن رنج می‌برند و بنابراین ستم اجتماعی بسیار مهم است. تظاهر به ترقی‌خواهی و برابری‌طلبی اغلب پوشش ایدئولوژیک دانشگاهیان است که به‌عنوان نگهبانان وجدان رفتار می‌کنند و لازم است که شخصیت واقعاً غیرمترقی‌شان را پنهان کنند. واقعیت این است که دانشگاهیان نمی‌توانند شخصیتی واقعاً مترقی به خود بگیرند مگر اینکه جهان را از منظر منافع توده‌های زحمتکش با زمینه‌های مختلف جنسیتی و قومی و نژادی ببینند. گرچه دائماً تلاش می‌شود اما این کمبود در سپهر دانشگاهی با تقلای آن‌ها برای توسل به سیاست‌های اجتماعی هویت طبقه متوسطی واقعاً جبران نمی‌شود. دانشجویان به اسم «این انتقاد» و «آن انتقاد» مدام توسط اساتید خود با پیام نابرابری نژادی و جنسیتی و روندهای مشابه آماج حمله قرار می‌گیرند. حد نهایی چنین کسب‌وکارهای انتقادی، یک جامعه‌ی بورژوازی کمی تعدیل شده است، جایی که دانشگاهیان و افرادی مانند آنها زندگی اندک بهتری دارند. دانشگاهیان به اصطلاح مترقی می‌توانند نسبت به همه چیز به جز ابعاد طبقاتی بنیادی سرمایه‌داری (یعنی روابط ترکیبی و به هم پیوسته‌ی مبادله، مالکیت، تولید و استثمار) انتقاد کنند (Das, 2017: Chapter 6).

دانشگاهیان در واقع با درگیر شدن در سیاست‌های هویتی، در اصل از منافع خرده‌بورژواهایی مانند خودشان دفاع می‌کنند: آنها عموماً در مورد زنان یا نژادها و کاست‌های تحت‌ستم از اقلیت و طبقات حقوق‌بگیر با دستمزد پایین یا با خاستگاه تولیدکنندگان خرد غیراستثمارگر صحبت نمی‌کنند. آنها از سیاست هویت دفاع می‌کنند تا رابطه‌ی اجتماعی خود را نشان دهند و این واقعیت را جبران کنند که وقتی صحبت از منافع اساسی توده‌ها می‌شود، دیدگاه‌شان واپس‌گراست. هرچند مارکسیست‌ها، از جمله افراد معدودی در دانشگاه، به واسطه‌ی تعارض منافع بنیادی‌شان با طبقه‌ی حاکم از منافع اساسی توده‌ها دفاع می‌کنند، دانشگاهیان معمولی از این کار ابا دارند. آنها اصلاً نمی‌توانند آن دستورکار را داشته باشند.

دانشگاهیان از سیاست هویت برای حمله‌ی مستقیم به مارکسیسم حمایت می‌کنند، اغلب با این استدلال نادرست که مارکسیسم کاری را که آن‌ها می‌کنند انجام نمی‌دهد: دفاع از منافع ستم‌دیدگان. اینجا هم دانشگاه جهل شرم‌آورش در مورد

به حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

مارکسیسم را آشکار می‌کند. زمانی که مارکسیست‌ها با دیدگاه‌های غیرمارکسیستی دانشگاه مقابله می‌کنند، برای مقابله با منتقد مارکسیست اغلب به سیاست هویت متوسل می‌شوند: وقتی یک مارکسیست انتقادات سختی را به یک غیرمارکسیست وارد می‌کند، بسیاری فکر می‌کنند فرد مارکسیست به او که موردش نقدش است احترام نمی‌گذارد [۸]. مارکسیست به اندازه‌ی کافی دانشگاهی نیست. زمانی که نقد مارکسیستی متوجه فرد غیرمارکسیستی می‌شود که از قضا یک زن یا عضوی از اقلیت تحت‌ستم (مثلاً یک نفر سیاه پوست، فردی از کاستِ فرودست، بومی و ...) است، موضوع شکل سیاست هویتی به خود می‌گیرد. این کار اگر آگاهانه انجام شود یک شگرد مبتذل برای مخفی کردن جهل در پشت سیاست‌های هویتی و همچنین اصل تشریک مساعی است. این یک راهبرد بی‌ارزش برای پنهان کردن شکست خود در پاسخ‌گویی به انتقادات مارکسیستی است. مارکسیستی که سؤالات سخت می‌پرسد نظم متعارف دانشگاهی را برهم می‌زند: اختلاف نظرهای زیادی در بین دانشگاهیان وجود دارد، اما همه‌ی اینها در چهاردیواری تفکر بورژوازی و خرده‌بورژوازی اتفاق می‌افتند که بر اساس آن بنیادی‌ترین علت مشکلات جامعه روابط طبقاتی و روابط قدرت مرتبط با آن نیست. بنابراین هر چیزی که موضوع طبقاتی را به شکلی اساسی مطرح کند بسیار آزاردهنده است. و هر کس که از نظر فلسفی بر اهمیت دیالکتیک، ماتریالیسم و کلیت تأکید کند، با مخالفت روبرو می‌شود، زیرا این اصول مارکسیستی در تضاد با این دیدگاه رایج در دانشگاه است که جهان در اساس توسط ایده‌ها (ساخت اجتماعی/ذهنی) و/یا کنش‌های خرد و مستقل از ساختارهای عینی ریشه‌دار در روابط طبقاتی ساخته شده است. هرکسی که بگوید بین ظاهر و ماهیت واقعی امور اختلاف هست، محترم شمرده نمی‌شود. دانشگاه در محدوده‌های بسیار تنگی فعالیت می‌کند.

### چرا مارکسیسم در دانشگاه به حاشیه رانده شده است؟

جوامع سرمایه‌داری، مانند همه‌ی اشکال جامعه‌ی طبقاتی، سازوکارهای تحمیلی (اجبار) و همچنین ترغیبی (تولید رضایت) طبقه‌ی سرمایه‌دار و دستگاه‌های دولتی‌اش را به کار می‌گیرد [۹]. به واسطه‌ی این سازوکارها، بسیاری از مردم سرمایه‌داری و

شیوه‌ی تفکر سرمایه‌دارانه را به عنوان روشی متعارف پذیرفته‌اند [۱۰]. اگر سازوکارهای تولید رضایت از سیستم و مکانیسم‌های اجباری عمل نمی‌کردند، سیستم سرمایه‌داری گورکن‌های مارکسیستی خود را به تعداد بسیار بیشتر و سریع‌تر از آنچه که هست ایجاد می‌کرد. اما با توجه به این سازوکارها که به این معناست که سرمایه‌داری به‌عنوان یک چیز متعارف تجربه می‌شود، برخی از روش‌هایی که دانشگاه‌ها با آن‌ها مارکسیسم را به حاشیه می‌برند، می‌توانند «ناخودآگاه» باشند. روش مارکسیستی مانند یک روش معمول و متعارف برای نگاه به جهان نیست، پس چرا از آن در کلاس درس یا در نوشته‌های پژوهشی استفاده کنیم. بدین ترتیب به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم موجب می‌شود دانشگاهیان و مردم عادی مارکسیسم را نامتعارف در نظر بگیرند.

هر آن‌چه دانشگاهیان می‌کنند و تمام جزئیات زندگی روزمره‌شان، غرق در این واقعیت است که شیوه‌ی تفکر مارکسیستی باید به حاشیه برود و حذف شود. حتی اگر تقریباً تمام دانشگاهیان غیرمارکسیست این واقعیت را نپذیرند، این چنین است. دانشگاهیان مانند مردم عادی و بیشتر معلمان مدرسه که همه‌ی ویژگی‌های دنیای سرمایه‌داری و نگرش جریان اصلی به امور را به کودکان خردسال می‌آموزند بر این باورند که مارکسیسم اتوپیایی است. دانشگاهیان مثل مردم عادی معتقدند انسان‌ها همیشه می‌خواهند برای کسب سود چیزهایی را بخرند و بفروشند، در حالی که مارکسیسم مخالف این است، بنابراین مارکسیسم برخلاف طبیعت بشر است. حتی زمانی که مارکسیسم به ما می‌آموزد طبیعت ما همیشه با تغییرات شیوه‌ی زندگی مادی و نحوه‌ی تعامل سیاسی ما با جهان شکل می‌گیرد، چنین باوری همچنان وجود دارد. دانشگاهیان بر این باورند که مارکسیسم سیاست اقتدارگرایی را ترویج می‌کند و دنیای کمونیستی لزوماً دیکتاتوری و جهان سرمایه‌داری لزوماً دموکراتیک است. این باور نادرست رایج در مدارس، حتی زمانی که مارکسیسم جامعه‌ای را تصور می‌کند که بسیار دموکراتیک‌تر از هر شکلی از دموکراسی است که جامعه‌ی بشری در قدیمی‌ترین یا بزرگترین دموکراسی‌های جهان تاکنون تجربه کرده است، توسط بزرگانان اندیشمند در دانشگاه پذیرفته می‌شود. حتی در جامعه‌ی بورژوازی دوران ما که دموکراسی محدودش تاکنون توسط ابرثروتمندان تحمل شده بود و با حمله‌ی جناح راست و نیروهای فاشیستی و اتفاقاً اعمال این یا آن نوع سیاست فرهنگی و هویتی (مانند

به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

سیاست فرهنگی مذهب در هند) در حال نابودی است، دانشگاهیان، مارکسیسم و به‌ویژه مارکسیسم قرن بیستمی پرورش یافته در میراث لنین را با اقتدارگرایی مرتبط می‌دانند [۱۲]. استادان زن و مرد از نژادهای مختلف در دانشگاه معتقدند مارکسیسم فقط در مورد مسائل اقتصادی صحبت می‌کند و بنابراین نارسا است. این باور در تضاد شدید با این واقعیت است که اقتصاد برای مارکسیسم امری عمیقاً اجتماعی و سیاسی و پر از تعارض است. هر استدلال و تک‌تک دلایل منطقی که به طور پنهان یا آشکار، مستقیم یا غیرمستقیم برای به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم ارائه می‌شود، کاملاً بی‌اساس است. این بحث‌ها عمدتاً به این دلیل است که جهان سرمایه‌داری و دولت‌هایش اجازه می‌دهند این استدلال‌های ضدمارکسیستی مطرح شود. نگاه بسیار معیشتی و متظاهرنه‌ی جامعه دانشگاهی به مثابه‌ی افراد باهوشی که فضیلت‌شان بررسی دانش و نه شعور متعارف است، به تفکر و عملکرد ضدمارکسیستی آنها بستگی دارد. بارها می‌شنویم که یک درس مارکسیستی تأیید نمی‌شود، یک پروژه‌ی تحقیقاتی مارکسیستی بودجه نمی‌گیرد، یک استدلال مارکسیستی توسط یک دانشجوی در کلاس درس (به طور پنهانی) مورد تمسخر قرار می‌گیرد و غیره؟

استادان قطعاً تعصبات متعارف و پیش‌آکادمیک خود را که آزمون و اثبات نشده‌اند وارد دانشگاه می‌کنند: آنها از دوران کودکی برای حمایت از ویژگی‌های اساسی نظام فعلی (شامل اشکال کمی تغییر یافته‌ی آن) آموزش دیده‌اند؛ مالکیت خصوصی، تولید برای سود، نیاز مردم برای کار تحت کنترل یک رئیس، تأکید بر انتخابات به عنوان تنها راه تغییر اوضاع در جامعه (ولو آن که تصمیم رأی‌دهندگان در به‌اصطلاح انتخابات، با قدرت پول و رسانه و عدم انتخاب واقعی در صندوق‌های رأی شکل بگیرد). وقتی وارد دانشگاه می‌شوند، آن تعصبات را می‌آورند و رنگ و لعاب می‌دهند، لاپوشانی می‌کنند و به عنوان سخنرانی و راهنمایی‌های نظارتی ارائه می‌دهند و دانشجویان آنها را باور می‌کنند.

سپهر دانشگاهی به شکل جالبی بازتاب‌دهنده‌ی جهان تولید کالایی است. در یک بخش معین تولید کالایی، برخی از تولیدکنندگان کالای خود را با ارزش، برخی دیگر بالاتر از ارزش و برخی دیگر کم‌تر از ارزش تولید می‌کنند. تولیدکنندگانی که با ارزش

یا کمتر از ارزش تولید می‌کنند (یعنی هزینه‌ی تولید آنها متوسط یا کمتر از متوسط است) سود می‌برند. هر تولیدکننده‌ای که بیش از مقدار متوسطی از کار مجرد لازم اجتماعی تعبیه‌شده در کار زنده و ماشین آلات و غیره را استفاده کند، دچار مشکل می‌شود: آنها می‌توانند از کسب و کارشان دست بکشند.

مهم‌تر از آن، مارکسیسم تهدیدکننده‌ترین و انتقادی‌ترین روش برای نگاه به جهان و تغییر آن است. مارکسیسم از یک سو، منافع تجار و زمین‌داران بزرگ و سیاستمداران مطیع و روشنفکران متملق‌شان را تهدید می‌کند. از سوی دیگر، مارکسیسم نماینده‌ی منافع توده‌های زحمتکش است. مارکسیسم مطبوع و موردپسند نیست زیرا معتقد است بین منافع بنیادی این توده‌ها و ده درصد بالایی جامعه (صاحبان بزرگ دارایی که با سود، رانت و بهره زندگی می‌کنند) تضاد آشتی‌ناپذیری وجود دارد.

ایجاد مصالحه و سازش دائمی بین منافع و دیدگاه‌های طبقات متضاد و در نتیجه حفظ و اشاعه‌ی دیدگاه متعادل در مورد مسائل، از ویژگی‌های اساسی یک فرد دانشگاهی و مقبولیت دانشگاهی است. علاوه بر آن، دانشگاهیان، به‌ویژه آنهایی که عضو هیئت علمی‌اند و حقوق و مزایای خوب دارند، دارای برخی از ویژگی‌های موقعیت طبقاتی خرده‌بورژوازی هستند که بین بورژوازی و توده‌های زحمتکش قرار دارد.

## مارکسیسم فراسوی دانشگاه: آیا اساتید می‌توانند آموزش ببینند؟

سپهر دانشگاهی که تصور می‌شود متشکل از افراد با قدرت فکری بالاست از این باور خودداری می‌کند که مهم‌ترین تفاوت بین مارکسیسم و بقیه‌ی نظریات بررسی جامعه و تعامل آن با جهان مادی است و این تفاوت کم‌وبیش نشان‌دهنده‌ی مهم‌ترین تقسیم در جهان (تقسیم بین دو طبقه‌ی اصلی) است که بر اساس تقسیم‌بندی‌های نژادی، جنسیتی و سایر تقسیم‌بندی‌های مشابه تغذیه و بازتولید می‌شود. عده‌ی معدودی که مارکسیست هستند یک طرف‌اند و بقیه در طرف دیگر. با این حال، تشخیص این تفاوت، ضعف فکری بخش بزرگی از دانشگاهیان را آشکار خواهد کرد. همچنین این واقعیت را آشکار خواهد کرد که از دید توده‌های زحمتکش، آنها از نظر سیاسی ورشکست هستند. من اصلاً به این نکته اشاره نمی‌کنم که فقط مارکسیست‌ها



به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

باهوش‌اند یا اینکه اگر کسی امور را از دید توده‌ها ببیند، خودبه‌خود بینش‌های بزرگی ایجاد می‌کند. در واقع، روشنفکران بورژوایی بینش‌های شگرفی را تولید کردند که مارکسیسم آن‌ها را تصاحب کرد، اما این در زمانی اتفاق افتاد که شیوه‌ی تولید و مبادله‌ی بورژوایی مترقی بود و رو به افول نبود. روشنفکران بورژوا علیه فئودالیسم و تاریک‌اندیشی مبارزه کردند. آنها نسبت به آنچه در جامعه‌ی پیش‌بورژوایی رخ می‌داد مترقی بودند.

تصور اینکه دانشگاه می‌تواند مکان معتبری برای تفکر مارکسیستی در جهان سرمایه‌داری باشد، یک توهم غیرمارکسیستی است. همانطور که مارکس و انگلس ادعا کردند ایده‌های طبقه حاکم در واقع ایده‌هایی هستند که می‌خواهند بر زندگی ما حکومت کنند، حتی اگر با این ایده‌ها مخالفت شود [۱۲] هدف اساسی دانشگاه بازتولید شرایط فرهنگی - سیاسی (و فنی) برای جامعه‌ی سرمایه‌داری از جمله امپریالیسم است. دانشگاه به عنوان بخشی از تحقق این هدف باید با مارکسیسم مقابله کند و آن را به حاشیه براند، «که مستقیماً در خدمت روشنگری و سازماندهی طبقه‌ی پیشرو در جامعه مدرن است و وظایف پیش‌روی این طبقه را نشان می‌دهد» (Lenin, ۱۹۰۸). حتی به‌رغم وجود چند مارکسیست در دانشگاه که در شرایط بسیار دشوار کار می‌کنند واضح است که دانشگاه واقعاً نمی‌تواند یک مکان جدی و اصیل برای توسعه و دفاع از اندیشه‌ی مارکسیستی باشد (Das, ۲۰۱۹). جای واقعی مارکسیسم بیرون از دانشگاه است و باید باشد. اینها مکان‌های مبارزه‌ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از پایین هستند: گروه‌های مطالعاتی طبقه‌ی کارگر، کمیته‌های کارخانه‌ها، اتحادیه‌های کارگری، مبارزات ظلم‌ستیزانه، جنبش‌های بوم‌شناختی دهقانان، احزاب و گرایش‌های سیاسی، مجلات بین‌رشته‌ای مارکسیستی (آنلاین و چاپی)، سمینارهای مارکسیستی، مدارس تابستانی مارکسیستی و غیره.

از نظر قدرت تبیینی یا بینش سیاسی برای ایجاد جامعه‌ای کیفیتاً بهتر هیچ مجموعه‌ی فکری دیگری نیست و نخواهد بود که بتواند حتی ذره‌ای با مارکسیسم رقابت کند. مارکسیسم از نظر فکری و سیاسی برای جامعه‌ی دموکراتیکی مبارزه می‌کند که نیازهای مادی و فرهنگی همه‌ی مردان، زنان و کودکان را برآورده می‌کند،

از نظر اکولوژیکی پایدار است، و این جامعه چه بر اساس نژاد، کاست، گرایش جنسی و ... بنا شده باشد یا نه، ظلم به زنان و اقلیت‌ها را تحمل نمی‌کند و همبستگی میان توده‌های زحمتکش و ملت‌های جهان را ترویج می‌دهد. مارکسیسم برای جامعه‌ای می‌جنگد که تفکرمان در آن مبتنی بر عقل و شواهد است. مارکسیسم علیه خیال‌پردازی‌های فاشیستی و ساخت‌گرایی اجتماعی ایده‌آلیستی مبارزه می‌کند (این دو بی‌ارتباط با هم نیستند)

آموزگاران باید آموزش ببینند. اما بیهوده است انتظار داشته باشیم که اساتید دانشگاه بتوانند در مارکسیسم آموزش ببینند. انتظار اینکه آنها بتوانند آموزش مارکسیستی ببینند و سپس دانشجویان و عموم مردم را در مارکسیسم آموزش دهند، این است که باور کنیم اساتید دانشگاهی می‌توانند از نقش واقعی فرهنگی-سیاسی خود که توسط جامعه‌ی طبقاتی به آنها محول شده است چشم‌پوشی کنند. تعداد کمی از آنها می‌توانند. همانند آن است که تعدادی از بورژواها و زمین‌داران در مبارزه علیه استثمار به توده‌ی مردم می‌پیوندند. اما یک طبقه نمی‌تواند خودکشی کند. دانشگاه به عنوان یک طبقه‌ی خرده‌بورژوا (یا یک قشر طبقاتی) نمی‌تواند خودکشی کند. نمی‌تواند از نقش ساختاری خود چشم‌پوشی کند. نمی‌تواند علیه منافع خودش عمل کند. اما مطمئناً می‌تواند به پنهان کردن ماهیت حقیقی‌اش ادامه دهد. می‌تواند به «فریب دادن» دانشجویان و عموم جامعه ادامه دهد. دانشگاهیان علوم اجتماعی و انسانی، ماهیت حقیقی خود (ماهیت بورژوایی‌شان) را پنهان می‌کنند و به روش‌های مشخصی مارکسیسم را به حاشیه می‌برند [۱۳].

سپهر دانشگاهی برای سرکوب، طرد و حذف مارکسیسم از راهبردهای مختلفی از جمله سیاست هویت استفاده می‌کند. همان کاری را می‌کند که اغلب به دلیل نقش طبقاتی‌اش برای کمک به بازتولید جامعه‌ی طبقاتی موجود انجام می‌دهد.

چیزی که الان دارد اتفاق می‌افتد می‌تواند بر دانشگاه تأثیر بگذارد: گرایش ضدسرمایه‌داری در سطح جامعه در حال رشد است. در ایالات متحده، که سوسیالیسم/کمونیسم یک تابو است، طبق نظرسنجی مرکز تحقیقات پیو (Pew Research Center poll) در ژوئن ۲۰۱۹، ۴۲ درصد از آمریکایی‌ها دیدگاه مثبتی نسبت به سوسیالیسم دارند، در حالی که نظر ۳۳ درصد نسبت به سرمایه‌داری تا

به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

حدودی یا بسیار منفی است. از تقریباً ۴ نفر از هر ۱۰ آمریکایی با نظر مساعد نسبت به سوسیالیسم، حدود یک‌سوم گفتند که «سوسیالیسم منجر به جامعه‌ی عادلانه‌تر و بخشنده‌تر خواهد شد». از بین کسانی که دیدگاه منفی نسبت به سرمایه‌داری داشتند، ۲۰ درصد ادعا کردند این سرمایه‌داری استثمارگر یا فاسد است، در حالی که ۲۳ درصد به توزیع نابرابر ثروت اشاره کردند (Wolfe, ۲۰۱۹). نسل جوان در ایالات متحده به سرمایه‌داری بدبین می‌شود. اکثریت قریب به اتفاق این نسل طرفدار نوعی از سوسیالیسم هستند. در نوامبر ۲۰۱۷، نظرسنجی انجام شده توسط YouGov نشان داد که ۵۱ درصد از آمریکایی‌های بین ۲۱ تا ۲۹ سال ترجیح می‌دهند در یک کشور سوسیالیستی یا کمونیستی زندگی کنند تا در یک کشور سرمایه‌داری (Grey, ۲۰۱۸). اکنون، این روحیه‌ی روبه‌رشد ضدسرمایه‌داری می‌تواند تأثیر مضاعفی بر دانشگاه بگذارد. از یک سو می‌تواند بخش‌های کوچکی از دانشگاه را در جهت مارکسیستی سوق دهد و از سوی دیگر می‌تواند باعث شود بخش‌های وسیعی از دانشگاه، مانند خود بورژوازی و دولت، بیشتر به سمت سیاست‌های هویتی بروند که لباس سیاست‌های مترقی را به تن کرده‌اند. تا آنجا که به رابطه‌ی آن با مارکسیسم مربوط می‌شود، این روند اخیر، گرایش غالب در دانشگاه خواهد شد و بخشی از واکنش بورژوازی در جهان معاصر است.

تاریخ دانشگاه، تاریخ سرکوب اندیشه‌ی مارکسیستی است و خود مارکسیسم دلیل این امر و چرایی این وضعیت را ارائه می‌دهد. تاریخ مارکسیسم باید شامل تاریخ مبارزه با تفکر و عمل بورژوایی در دانشگاه باشد. اما مبارزه‌ی واقعی نه در دانشگاه است و نه علیه دانشگاه. جای دیگری است.

«راجو، جی داس»، استاد دانشگاه یورک در تورنتو است. جدیدترین کتاب او که در سال ۲۰۱۷ منتشر شد، «تئوری طبقاتی مارکسیستی برای جهان شک‌اندیش» است. او در حال نوشتن کتابی درباره‌ی جلد اول سرمایه مارکس با عنوان «مارکس، سرمایه و سرمایه‌داری معاصر: چشم‌انداز جهانی» است. داس عضو هیئت تحریریه‌ی «علم و جامعه: مجله تحلیل و تفکر مارکسیستی» است.

### منبع اصلی:

Raju J Das (۲۰۲۰). The marginalization of Marxism in academia,

<https://links.org.au/marginalization-marxism-academia>

### پی‌نوشت‌ها:

- [۱] همه‌ی این نظرات به طور خلاصه در فصل ۵ کتاب Das (۲۰۱۷) توضیح داده شده است.
- [۲] ذات یا مجموعه‌ای از ویژگی‌های اصلی یک چیز، ماهیت آن را تعیین می‌کند و آن را از سایر چیزها متمایز می‌سازد. جامعه‌ی طبقاتی و جامعه‌ی سرمایه‌داری جوهری دارد که آن را از جوامع غیرطبقاتی و غیر سرمایه‌داری متمایز می‌کند (Das, ۲۰۱۷). امروزه ویژگی بارز بسیاری از تفکرات دانشگاهی این است که چیزی به نام ذات وجود ندارد.
- [۳] من بر علوم اجتماعی و انسانی سپهر دانشگاهی تمرکز می‌کنم.
- [۴] این اظهارنظر را باید در چارچوب نظر مارکس در ایدئولوژی آلمانی دید: همه‌ی مبارزات «درون دولت، مبارزه بین دولت‌های دموکراتیک، اشرافی و سلطنت مطلقه، مبارزه برای حق رأی و ...» صرفاً اشکال واهی هستند که مبارزات واقعی بین طبقات مختلف در قالب آن‌ها انجام می‌شود.
- [۵] مردم چه این را علنی بگویند یا نه، مارکسیسم با سخت‌گیری و بنابراین اعتبار بالایی همراه است. در مورد مسائل جدی به صورت جدی صحبت می‌کند، بنابراین با جهان‌بینی‌های دیگر متفاوت است. بسیاری از دانشجویان فارغ‌التحصیل‌ام وقتی به یاد روزهای پیش مارکسیستی‌شان (pre-Marxist days) می‌افتند این را می‌گویند.
- [۶] برای مثال، این نظر که رویدادها در مکان‌های مختلف به طور متفاوت اتفاق می‌افتند، یا اختلاف فاصله وجود دارد و بنابراین فاصله برای روابط اجتماعی انسان مهم است، ایده‌ی مهمی است که در رشته‌ی جغرافیا بر آن تأکید شده است. اما این ایده از ویژگی سرمایه‌داری جامعه‌ای که اختلاف فاصله در آن عمل می‌کند جدا می‌شود.
- [۷] به همین دلیل است که گاهی بین مارکسیسم و مثلاً جامعه‌شناسی تفاوت قائل می‌شوند.
- [۸] برای مثال فرض کنیم یک مرد رنگین‌پوست ادعا می‌کند که انسان‌شناسی یا جغرافیا هیچ ربطی به امپریالیسم در گذشته نداشته است و تمرکز اصلی همه‌ی رشته‌های دانشگاهی بحث بر سر جامعه‌ای بوده که در آن منابع به‌طور دموکراتیک توسط کارگران زن و مرد برای رفع نیازهای همه کنترل می‌شود و اینکه اساسی‌ترین شکل نابرابری بین نژادها و بین مردان و زنان است. فرض کنیم که یک زن سفیدپوست این دیدگاه‌ها را به شدت و با تندی نقد می‌کند. آن وقت مرد رنگین‌پوست می‌تواند مدعی شود که انتقاد به او لزوماً به این دلیل است که او یک دانشگاهی رنگین‌پوست است و زن

## به‌حاشیه‌راندن مارکسیسم در دانشگاه

سفیدپوست (منتقد) قطعاً نژادپرست است. گفتن این امر توسل به سیاست هویت و پوششی برای دیدگاه‌های ارتجاعی است.

[۹] من به روش‌های اداری حذف مارکسیست‌ها از بخشی از دانشگاه با سازوکارهای اجباری و همچنین به واقعیت سرکوب خشونت‌آمیز مارکسیست‌ها زمانی که عقاید خود را بیان و مطابق با آن دیدگاه‌ها عمل می‌کنند اشاره می‌کنم.

[۱۰] این رویکرد واقعاً در حال تغییر است: تعداد زیادی از جوانان شروع به ترجیح برخی از نسخه‌های غیر سرمایه‌داری (سوسیالیسم) به اشکال موجود سرمایه‌داری کرده‌اند (بعداً به این موضوع باز می‌گردم).

[۱۱] از آن جایی که دانشگاه جواهر لعل نهرو در هند در سایه‌ی حملات اخیر جنبش دست‌راستی به دانشجویان و اساتید به دلیل بهره‌مندی از حقوق دموکراتیک‌شان، از برخی آموزش‌های مارکسیستی دفاع کرده است، واضح است که کدام طرف واقعاً اقتدارگرا است.

[۱۲] اندیشه‌های مسلط در هر دوره‌ای همان اندیشه‌های طبقه حاکم است، یعنی طبقه‌ای که نیروی مادی مسلط بر جامعه است، در عین حال نیروی فکری مسلط بر آن است. طبقه‌ای که ابزار تولید مادی را در اختیار دارد، در عین حال بر وسایل تولید فکری نیز کنترل دارد، به طوری که عموماً، عقاید کسانی که فاقد ابزار تولید فکری‌اند، تابع آن هستند. ایده‌های حاکم چیزی نیست جز بیان ایده‌آل روابط مادی مسلط، روابط مادی مسلط که به عنوان ایده‌ها درک می‌شوند (مارکس و انگلس، ۱۸۴۵).

[۱۳] مخلص کلام این که: بخشی از سپهر دانشگاهی تمایل دارد فقط مهارت‌های فنی را به دانشجویان منتقل کند (مانند سیستم اطلاعات جغرافیایی (GIS)، محاسبات، تکنیک‌های کمتی، روش‌های پیمایش، و غیره)، معتقدند کمبود فناوری و مهارت‌های فنی عامل مشکلات جامعه است. این رویکرد تا زمانی که به دانشجویان آموزش داده شود که درباره‌ی ریشه‌ها و جنبه‌های اجتماعی و سیاسی روش‌های فنی فکر کنند و تا زمانی که یاد بگیرند دانش فنی محض دارای محدودیت‌هایی برای حل مشکلات جامعه است اشکالی ندارد. مجله‌ی اندیشه و تحلیل مارکسیستی.

## منابع

- Das, R. ۲۰۱۳. 'The Relevance of Marxist Academics,' Class, Race and Corporate Power: Vol. ۱: Iss. ۱, Article ۱۱. DOI: ۱۰.۲۵۱۴۸/CRCP.۱.۱.۱۶۰۹۲۱۵۰. Available at:

<https://digitalcommons.fiu.edu/classracecorporatepower/vol1/iss1>

- Das, R. ۲۰۱۷. Marxist class theory for a skeptical world, Brill: Leiden. (The paperback edition of the book is published in ۲۰۱۸ by Haymarket, Chicago).

- Das, R. ۲۰۱۹. 'Revolutionary theory, academia and Marxist political parties', Links: International Journal of Socialist Renewal, <http://links.org.au/revolutionary-theory-academia-marxist-political-parties>.

- Grey, B. ۲۰۱۸. 'The specter of Marx haunts the American ruling class.', WSWS, <https://www.wsws.org/en/articles/۲۰۱۸/۱۱/۰۶/pers-n۰۶.html>.

- Lenin, V. ۱۹۰۸. Marxism and Revisionism.

<https://www.marxists.org/archive/lenin/works/۱۹۰۸/apr/۰۳.htm>

- Marx, K. and Engels, F. ۱۸۴۵. The German Ideology.

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/۱۸۴۵/german-ideology/ch۰۱b.htm>.

- Wolfe, L. ۲۰۱۹. 'New Poll Asks Why People Support Socialism and Capitalism', Reason,

<https://reason.com/۲۰۱۹/۱۰/۱۱/new-poll-asks-why-people-support-socialism-and-capitalism>